

کتاب دانیال - شماره یکصد و پنجاه و هشت

برملا ہونے والے رؤیا کی توضیح: دانی ایل میں ماتم کے دنوں کو سمجھنا

Jeff Pippenger

2024-03-25

در سال سوم کوروش، پادشاہ فارس، امری بر دانیال کہ بَلَطَشَصْر نامیدہ می شد مکشوف گردید؛ و آن امر راست بود، اما زمان مقرر دراز بود؛ و او آن امر را دریافت و از رؤیا فهم حاصل کرد. در آن ایام، من دانیال، سه هفته کامل ماتم می گرفتم. نان لذیذ نخوردم، و گوشت و شراب به دهانم نیامد، و خویشتن را نیز به هیچ وجه تدهین نکردم، تا سه هفته تمام به انجام رسید. و در روز بیست و چهارم ماه اول، هنگامی که بر کنار نہر عظیم، یعنی حِذْل، بودم. دانیال ۴-۱۱۰.

در خلال سه روز و نیم نمادین فصل یازدهم مکاشفہ، هنگامی کہ آن دو شاهد در کوچه افتادہ و مردہ اند، «امری» بر بَلَتَشَصْر مکشوف می شود. او پیش تر «رؤیا» (mareh) را درک کردہ بود، زیرا در فصل نهم، جبرائیل قبلاً آمدہ و فهم آن رؤیا را بہ او عطا کردہ بود.

آری، هنوز در دعا سخن می گفتم کہ ناگاہ آن مرد، جبرئیل، کہ او را در رؤیا در آغاز دیدہ بودم، با شتابی تند در پرواز آمدہ، نزدیک وقت قربانی شامگاہ بہ من رسید. و مرا آگاہانید و با من سخن گفت و گفت: «ای دانیال، اکنون بیرون آمدہ ام تا تو را حکمت و فهم ببخشم. در ابتدای تضرعات تو، فرمان صادر شد، و من آمدہ ام تا آن را بہ تو اعلام کنم؛ زیرا تو بسیار محبوبی. پس امر را دریاب و رؤیا را ملاحظہ کن.» دانیال ۲۳-۲۴:۹

«مرد» جبرائیل، «کہ» دانیال «در رؤیا در آغاز دیدہ بود»، اشارہ بہ «chazon / חֲזֹן»، یعنی رؤیای تاریخ نبوی، دارد؛ و این بہ جبرائیل مربوط بود کہ در فصل ہشتم رؤیای پادشاہی های نبوت کتاب مقدسی را برای دانیال تفسیر می کرد. اما «رؤیا» پی کہ دانیال می بایست سپس در فصل نهم دربارہ اش تأمل کند، «mareh / מַרְהָ» یعنی رؤیای ظهور، بود. سپس جبرائیل تحلیل تاریخی نبوت دو ہزار و سیصد سالہ را برای دانیال ارائه می کند.

فصل نهم در سال نخست داریوش بہ انجام رسید. هنگامی کہ بَلَطَشَصْر بیان می کند کہ «رؤیا را فهمیدہ بود»، در «سال سوم کورش»، او بہ مدت دو سال «مرآہ»، یعنی رؤیا، را فهمیدہ بود. آنچه بَلَطَشَصْر در «آن ایام» ماتم بدان پی برد، «امر» بود، یعنی واژہ عبری «دابار»، و آن دراز بود، زیرا زمان معین دو ہزار و پانصد و بیست سال بود.

دانیال پیش تر بخشی از آن «امر» را دریافتہ بود، زیرا او در فصل نهم دعای لاویان بیست و شش را بہ جا می آورد، و آن، دعای همان «امر» است. نوری افزون بر «ہفت زمان» پدید آمد کہ بَلَطَشَصْر در خلال بیست و یک روز ماتم آن را دریافت، و افزایش نور بر «ہفت زمان» در آن روزهای ماتم، نمونہ ای از افزایش نور بر «ہفت زمان» در سال ۱۸۵۶ بود. میلری ها نیز پیش تر از «ہفت زمان» آگاہی داشتند، زیرا آن را اعلام کردہ بودند، اما نور افزودہ ای وجود داشت کہ می بایست ایشان را دقیقاً در همان نقطہ از تاریخشان کہ از جنبش فیلالدلفیایی بہ جنبش لائودیکہ ای گذار می کردند، بیازماید.

روزهای ماتم بلشصر با تاریخ نبوتی زمانی ہم تراز است کہ در آن، جنبش فیلالدلفیایی در سال ۱۸۵۶ بہ جنبش لائودیکہ انتقال یافت، و سپس در سال ۱۸۶۳ بہ کلیسای آدونتیست لائودیکہ. تاریخ بلشصر و نیز تاریخ میلری ها دربارہ نور افزون تر بر «ہفت زمان»، با انتقال جنبش لائودیکہ از فرشتہ سوم بہ جنبش فیلالدلفیایی یکصد و چہل و چہار ہزار تن همسو است، و نیز با ایام ماتم، کہ در طول زمان تأخیر است، آنگاہ کہ نور افزون تر بر «ہفت زمان» می بایست مکشوف گردد.

بلطشاصر نماینده هم یک پیام‌آور و هم یک جنبش است. در ایام سوگواری او، پیام‌آور باید «امر» را که همان حقیقت است، درک کند؛ و سپس، هنگامی که میکائیل در سال ۲۰۲۳ آن دو شاهد را برمی‌خیزاند، «امر» را به یک جنبش عرضه نماید.

واژه عبری «מָרָא» (رؤیای ظهور مسیح)، که در آیه نخست از دانیال به‌عنوان چیزی که آن را درک کرده بود یاد می‌شود، در آخرین رؤیای دانیال چهار بار به‌کار رفته است. دو بار به «رؤیا» و دو بار به «ظهور» ترجمه شده است. نخستین بار که دانیال این واژه را در آیه نخست به‌کار می‌برد، مشخص می‌سازد که او «رؤیا» را درک کرده بود؛ اما سه ارجاع دیگر نشان می‌دهند که دانیال خود رؤیا را تجربه می‌کرد. در آیه ششم، چهره مسیح «مانند "ظهور" برق» بود.

و در روز بیست و چهارم ماه اول، هنگامی که در کنار نهر عظیم، یعنی حدّقل، بودم، چشمان خود را برافراشتم و نگریستم، و اینک مردی را دیدم ملبّس به کتان، که کمرش به طلای نابِ اوفاز بسته شده بود. بدنش نیز همچون زبرجد بود، و چهره‌اش چون منظر برق، و چشمانش مانند مشعل‌های آتش، و بازوان و پاهایش به رنگ مفرغ صیقلی، و صدای سخنانش چون صدای انبوهی عظیم بود. و من، دانیال، به تنهایی آن رؤیا را دیدم؛ زیرا مردانی که با من بودند، رؤیا را ندیدند؛ اما لرزشی عظیم بر ایشان افتاد، به‌گونه‌ای که گریختند تا خود را پنهان سازند. پس من تنها ماندم و این رؤیای عظیم را دیدم، و هیچ قوّتی در من باقی نماند؛ زیرا زیبایی‌ام در من به فساد مبدّل شد، و هیچ قوّتی در خود نگاه نداشتم. دانیال ۸-۱۰:۴

واژه عبری دیگری نیز هست که به «رؤیا» ترجمه شده است، و پس از آنکه برخی از ویژگی‌های واژه عبری «mareh» را بیان کنیم، به آن خواهیم پرداخت. در آیات پیشین، واژه «appearance» همان واژه عبری «mareh» است. همین واژه در آیه شانزدهم به «رؤیا» ترجمه شده است. در آیه شانزدهم، رؤیای مسیح موجب اندوه دانیال شده است.

و اینک کسی که به شباهت پسران آدم بود، لب‌هایم را لمس کرد؛ آنگاه دهان خود را گشودم و سخن گفتم و به آن که در برابرم ایستاده بود، گفتم: ای سرورم، به‌سبب این رؤیا، دردهایم بر من مستولی شده است و هیچ توانی در خود نگاه نداشته‌ام. دانیال ۱۰:۱۶

واژه عبری‌ای که به «اندوه‌ها» ترجمه شده است، به معنای «لولا» است، و «رؤیا»ی ظهور مسیح که دانیال در آن آیه دید، لولایی را چرخاند. «لولا» در نبوت نشانگر نقطه عطف است.

«درس‌هایی از تاریخ گذشته باید آموخته شود؛ و توجه به این‌ها جلب می‌شود تا همه دریابند که خدا اکنون نیز بر همان اصولی عمل می‌کند که همواره عمل کرده است. دست او اکنون نیز در کار او و در میان ملت‌ها دیده می‌شود، درست همان‌گونه که از زمانی که انجیل نخستین بار به آدم در عدن اعلام شد، همواره دیده شده است.»

«د ملتونو او د کلیسا په تاریخ کې داسې دورې شته چې د بدلون او اوښتون پړاوونه وي. د خدای په مشیت کې، کله چې دغه بېلابېل کړکېچن وختونه راورسېږي، د هماغه وخت لپاره رڼا ورکول کېږي. که هغه ومنل شي، نو روحاني پرمختګ رامنځ‌ته کېږي؛ او که رد شي، نو روحاني زوال او تباهي ورپسې راځي. څښتن په خپل کلام کې د انجیل د تهاجمي کار بهیر څرګند کړی دی، لکه څنګه چې په تېر وخت کې پر مخ وړل شوی، او په راتلونکي کې به هم روان وي، ان تر وروستۍ نښتې پورې، کله چې شیطاني ځواکونه به خپل وروستی حیرانوونکی خوځښت ترسره کړي.» Bible Echo, August 26, 1895.

آیه شانزدهم نمایانگر نقطه عطفی در تاریخی است که بَلْتَشَصْر آن را نمایندگی می‌کند. این نقطه عطف هم برای شاخ جمهوری‌خواه (ملت) و هم برای شاخ پروتستان (کلیسا) است. این آیه نمایانگر بحرانی است، و نیز نمایانگر آن نقطه‌ای است که در آن نور ویژه برای آن تاریخ عطا می‌شود. نقطه

عطف برای دانیال زمانی رخ داد که دانیال برای بار دوم از سه بار «لمس» شد. دانیال سه بار لمس می‌شد، و بار دوم که لمس شد، برای دانیال نقطه عطفی بود، و آن نقطه عطف دومین بار از سه باری بود که دانیال رؤیای «مرآه» را دید.

و اینک یکی که به شباهت پسران انسان بود، لب‌هایم را لمس کرد؛ آنگاه دهانم را گشودم و سخن گفتم و به آن که پیش روی من ایستاده بود، گفتم: ای سرورم، به سبب این رؤیا دردهایم بر من مستولی شده است و هیچ نیرویی در خود نگاه نداشته‌ام. دانیال ۱۰:۱۶

به‌زودی به سه لمس خواهیم پرداخت. نخستین بار از آن چهار باری که دانیال واژه «mareh» را به کار می‌برد، شهادت او این بود که رؤیا را فهمیده بود؛ و سه ارجاع پایانی، تجربه او را هنگامی مشخص می‌کنند که او در واقع آن ظهور را دید. سومین بار که او رؤیای آن ظهور را مشخص می‌کند، آیه هجدهم است، جایی که برای بار سوم لمس می‌شود.

پس بار دیگر کسی که در ظاهر همچون انسان بود آمد و مرا لمس کرد و مرا قوت بخشید. دانیال ۱۰:۱۸

در لمس دوم، در آیه شانزدهم، که دومین اشاره به رؤیای «ماراه» است، قوت او از میان می‌رود؛ اما در لمس سوم، قوت او بازگردانده می‌شود. در آیات ده، شانزده و هجده، دانیال لمس می‌شود. در آیه شش، دانیال ظهور مسیح و سپس جبرائیل را می‌بیند، و در آیه ده، جبرائیل برای نخستین بار دانیال را لمس می‌کند.

پس چشمان خود را برافراشتم و نگریستم، و اینک مردی را دیدم که جامه‌ای از کتان در بر داشت و کمرش به زر ناب اوفاز بسته شده بود. بدنش نیز چون زبرجد بود، و چهره‌اش همچون منظر برق، و چشمانش مانند مشعل‌های آتش، و بازوان و پاهایش به رنگ برنج صیقلی، و آوای سخنانش چون آوای جماعتی عظیم بود. و من، دانیال، به‌تنهایی این رؤیا را دیدم؛ زیرا مردانی که با من بودند رؤیا را ندیدند، اما لرزشی عظیم بر ایشان افتاد، چندان که گریختند تا خویشتن را پنهان سازند. پس من تنها ماندم و این رؤیای عظیم را دیدم، و هیچ قوتی در من باقی نماند؛ زیرا زیبایی‌ام در من به فساد مبدل شد، و هیچ نیرویی در خود نگاه نداشتم.

باین‌حال، آواز سخنان او را شنیدم؛ و چون آواز سخنان او را شنیدم، با روی بر زمین به خوابی عمیق فرو رفتم، و چهره‌ام به سوی زمین بود. و اینک، دستی مرا لمس کرد و مرا بر زانوهایم و بر کف‌های دستانم برپا ساخت. و او مرا گفت: ای دانیال، ای مرد بسیار محبوب، سخنانی را که به تو می‌گویم بفهم، و راست بایست، زیرا اکنون نزد تو فرستاده شده‌ام. و چون این سخن را به من گفت، لرزان ایستادم. آنگاه مرا گفت: مترس، ای دانیال، زیرا از روز نخست که دل خود را بر فهمیدن و بر خوار ساختن خویش در حضور خدایت نهادی، سخنانت شنیده شد، و من به سبب سخنان تو آمده‌ام. لیکن رئیس مملکت فارس بیست و یک روز با من ایستادگی کرد؛ اما اینک، میکائیل، یکی از رؤسای اعظم، به یاری من آمد؛ و من آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم. و اکنون آمده‌ام تا تو را بفهمانم آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد، زیرا رؤیا هنوز برای روزهای بسیار است. دانیال ۱۰:۵-۱۴.

سپس در آیه شانزدهم، دانیال برای بار دوم لمس می‌شود، آنگاه که رؤیای مسیح را می‌بیند.

و چون این‌گونه سخنان را با من گفت، روی خود را بر زمین نهادم و لال شدم. و اینک، کسی که به شباهت پسران آدم بود، لب‌هایم را لمس کرد؛ آنگاه دهان خود را گشودم و سخن گفتم و به آن که پیش روی من ایستاده بود، عرض کردم: ای سرورم، به سبب این رؤیا دردهایم بر من مستولی شده است و هیچ قوتی در خود نگاه نداشته‌ام. زیرا چگونه بنده این سرور من می‌تواند با این سرور من سخن بگوید؟ زیرا در مورد من، بی‌درنگ هیچ قوتی در من باقی نماند، و حتی نفسی

نیز در من نمانده است. دانیال ۱۰:۱۵-۱۷

سپس دانیال برای بار سوم لمس می‌شود، به‌هنگام ظهور جبرائیل، نه مسیح.

پس بار دیگر کسی که در منظر، همانند انسان بود، آمد و مرا لمس کرد و مرا تقویت نمود، و گفت: «ای مرد بسیار محبوب، مترس؛ سلامتی بر تو باد. قوی باش، آری، قوی باش.» و چون با من سخن گفت، نیرو یافتم و گفتم: «آقایم سخن بگوید، زیرا مرا تقویت کرده‌ای.» آنگاه گفت: «آیا می‌دانی که چرا نزد تو آمده‌ام؟ و اکنون باز خواهم گشت تا با رئیس فارس بجنگم؛ و چون من بیرون روم، اینک رئیس یونان خواهد آمد. لیکن آنچه را که در کتاب حق مکتوب است، به تو نشان خواهم داد؛ و در این امور هیچ‌کس نیست که با من پایداری کند، جز میکائیل، رئیس شما.» دانیال ۱۸:۱-۲۱

دانیال سه بار لمس می‌شود، و بار نخست و بار سوم به‌وسیلهٔ فرشتهٔ جبرائیل لمس می‌شود. بار دوم که او لمس می‌شود، این لمس به‌وسیلهٔ مسیح است. دانیال یک واژهٔ عبری واحد را چهار بار به‌کار برد، اما در نخستین آن چهار مورد، در آیه یک، او بیان می‌کرد که «رؤیا» را فهمیده بود. فهمیدن یک حقیقت مهم است، اما همان تجربه کردن آن حقیقت نیست، چنان‌که او در آن سه بار دیگر آن را تجربه کرد.

Quando concluyeron los días de duelo de Daniel, se le concedió una experiencia de la visión, de la cual ya había tenido entendimiento antes de que terminaran los días de su duelo. La experiencia consta de tres pasos, representados por tres toques. El primero y el último de esos toques fueron realizados por Gabriel, y el toque intermedio fue efectuado por Cristo. El primero y el último toques correspondían a la primera y la última letras del alfabeto hebreo. En ese segundo paso, Daniel reconoce su condición de pecador rebelde en relación con su Señor, y así el toque intermedio representa la rebelión, según la representación de la decimotercera letra del alfabeto hebreo

«اما پطرس اکنون دیگر از قایق‌ها یا بار آنها غافل بود. این معجزه، بیش از هر معجزهٔ دیگری که او تا آن زمان دیده بود، برای وی جلوه‌ای از قدرت الهی بود. او در عیسی کسی را می‌دید که تمام طبیعت را تحت فرمان خویش دارد. حضور الوهیت، ناپاکی خود او را بر وی آشکار ساخت. محبت به سرور خویش، شرمساری از بی‌ایمانی خود، سپاسگزاری برای فروتنی مسیح، و بیش از همه، احساس ناپاکی خویش در حضور طهارت نامتناهی، او را از خود بی‌خود ساخت. در حالی که همراهانش مشغول محفوظ ساختن صید درون تور بودند، پطرس خود را بر پای‌های نجات‌دهنده افکند و ندا درداد: «از من دور شو، زیرا من مردی گناهکارم، ای خداوند.»»

«همان حضور قدّوس الهی بود که نبیّ خدا، دانیال، را واداشت تا در برابر فرشتهٔ خدا همچون مرده‌ای بر زمین بیفتد. او گفت: «زیبایی‌ام در من به فساد مبدّل شد، و هیچ قوتی در من باقی نماند.» پس هنگامی که اشعیا جلال خداوند را دید، ندا درداد: «وای بر من! زیرا هلاک شده‌ام؛ چون مردی ناپاک لب هستم، و در میان قومی ناپاک لب ساکنم؛ زیرا چشمانم پادشاه، یهوه صباپوت، را دیده است.» دانیال ۸:۱۰؛ اشعیا ۵:۶. بشریت، با همهٔ ضعف و گناهش، در برابر کمال الوهیت قرار گرفت، و او خود را به‌تمامی ناقص و ناپاک یافت. چنین بوده است حال همهٔ کسانی که به ایشان رؤیتی از عظمت و جلال خدا عطا شده است.»

«پطرس فریاد برآورد: «از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم؛ با این همه، به پای‌های عیسی چنگ زد، زیرا احساس می‌کرد که نمی‌تواند از او جدا گردد. نجات‌دهنده پاسخ داد: «مترس؛ از این پس انسان‌ها را صید خواهی کرد.» پس از آنکه اشعیا قدوسیت خدا و بی‌ارزشی خویش را مشاهده کرده بود، به او پیام الهی سپرده شد. و پس از آنکه پطرس به انکار خود و اتکا بر قدرت الهی

رهنمون شده بود، دعوتِ کار خود برای مسیح را دریافت کرد.» آرزوی اعصار، 246.

روای «مرآه» رؤیای ظهور مسیح است، اما فرشته جبرئیل در دومین و چهارمین باری که دانیال این واژه را به کار برده، نمودار شده است. بار نخست، بیانی بود مبنی بر اینکه بلطشصر رؤیا را فهمید، اما سه بار آخر، دلالت بر آن دارد که دانیال خود رؤیا را تجربه کرد. در آن سه باری که دانیال رؤیا را تجربه می‌کند، او همچنین لمس می‌شود.

بار نخست که جبرائیل او را لمس کرد، پس از آن بود که ظهور مسیح جلال یافته را دیده بود، و آن تجربه او را در «خوابی عمیق بر روی صورت خود، و صورت من به سوی زمین» باقی گذاشت. آن رؤیا جدایی‌ای پدید آورده بود، زیرا کسانی که با او بودند «رؤیا را ندیدند؛ لیکن لرزه‌ای عظیم بر ایشان افتاد، به طوری که گریختند تا خود را پنهان سازند.» در نخستین مایوسیت، ارمیا «به سبب دست خدا، تنها نشست»، و در بلطشصر «هیچ قوتی باقی نماند»، «زیرا» «جمال» او «در من به فساد مبدل شد، و» او «هیچ قوتی در خود نگاه نداشت.»

پس از آن که جبرئیل برای نخستین بار او را لمس کرد، آنگاه دانیال را بر زانوهای و کف‌های دستانش نشانند. سپس به دانیال فرمان داد که سخنانی را که می‌گفت درک کند و برخیزد؛ و او نیز چنین کرد، هرچند لرزان بود. سپس جبرئیل برای دانیال شرحی از آنچه در طول بیست و یک روز سوگواری دانیال رخ داده بود ارائه می‌کند. او بیان کرد که پس از آن که در آن بیست و یک روز با پادشاهان فارس در کشاکش بود، میکائیل از آسمان فرود آمد تا در نبرد درگیر شود، و سپس جبرئیل آمد تا به دعاها دانیال پاسخ دهد و برای دانیال توضیح دهد «آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد.» هنگامی که میکائیل از آسمان فرود آمد، جبرئیل فرستاده شد تا ایام آخر را برای دانیال توضیح دهد.

تیین جبرائیل در پایان بیست و یک روز ماتم به دانیال داده شد؛ امری که، در کاربرد «خط بر خط» مکاشفه باب یازدهم، نشانگر زمانی است که حزقیال در باب سی و هفتم دو بار مأمور می‌شود بر استخوان‌های مرده نبوت کند، تا آن دو نبی را از قبرهایشان برانگیزاند. این در هنگامی رخ می‌دهد که میکائیل از آسمان فرود می‌آید و جسد موسی را قیام می‌بخشد، در حالی که در رساله یهودا از هرگونه مواجهه با شیطان امتناع می‌ورزد. دانیال، پس از آنکه جبرائیل گزارش اجمالی ایام ماتم را به او داده بود، هنوز دو بار دیگر نیز لمس خواهد شد.

پس از آنکه جبرائیل سخن خویش را به پایان رسانید، دانیال «روی خود را به سوی زمین نهاد و لال شد»، و سپس خود مسیح «لب‌های» دانیال را «لمس کرد»، و آنگاه دانیال «دهان» خود را «گشود و سخن گفت و به آن که پیش روی من ایستاده بود گفت: ای آقای من، به سبب رؤیا اندوه‌هایم بر من بازگشته است و هیچ قوتی در خود نگاه نداشته‌ام. زیرا چگونه بنده این آقای من تواند با این آقای من سخن گوید؟ زیرا در حق من، در دم هیچ قوتی در من باقی نماند، و هیچ نفسی نیز در من نمانده است.»

تجربه دیدن و سخن گفتن با مسیح، دانیال را تا به خاک فروتن می‌سازد. او لال شد، و اگر مسیح لب‌های او را لمس نکرده بود، همچنان در آن حال می‌ماند؛ چنان که لب‌های اشعیا به اخگری از مذبح لمس شده بود.

ما این بررسی را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

«هنگامی که اشعیا این مکاشفه از جلال و کبریایی خداوند خویش را مشاهده کرد، از احساس طهارت و قدوسیت خدا سخت مغلوب شد. چه تیز بود تقابل میان کمال بی‌همتای آفریننده‌اش و سیرت گناه‌آلود کسانی که او نیز همراه ایشان، مدت‌ها در شمار قوم برگزیده اسرائیل و یهودا محسوب می‌شد! او فریاد برآورد: "وای بر من! زیرا هلاک شده‌ام؛ زیرا مردی ناپاک لب هستم و در

میان قومی ناپاک لب ساکنم؛ زیرا چشمانم پادشاه، یهوه صباپوت، را دیده است. "آیه ۵. او که گویی در پرتو کامل حضور الهی در درون قدس الاقداس ایستاده بود، دریافت که اگر به نقص و ناتوانی خویش واگذاشته شود، به کلی از انجام مأموریتی که بدان فراخوانده شده بود، عاجز خواهد بود. اما سرافی فرستاده شد تا او را از پریشانی‌اش برهاند و برای مأموریت عظیمش مهیا سازد. اخگری زنده از مذبح بر لب‌هایش نهاده شد، همراه با این سخنان: "اینک، این لب‌هایت را لمس کرده است؛ و عصیان برداشته شد و گناهت کفاره گردید." سپس صدای خدا شنیده شد که می‌گفت: "که را بفرستم، و کیست که برای ما برود؟" و اشعیا پاسخ داد: "لیک، من اینجا هستم؛ مرا بفرست." آیات ۷ و ۸.

«ملاقاتی آسمانی به قاصد منتظر فرمان داد: "برو، و به این قوم بگو، هرآینه خواهید شنید، اما نخواهید فهمید؛ و هرآینه خواهید دید، اما ادراک نخواهید کرد. دل این قوم را فربه ساز، و گوش‌های ایشان را سنگین کن، و چشمان ایشان را ببند؛ مبادا با چشمان خود ببینند، و با گوش‌های خود بشنوند، و با دل خود بفهمند، و بازگشت کنند، و شفا یابند." آیات ۹، ۱۰.»

وظیفه نبی آشکار بود؛ می‌بایست آواز خویش را در اعتراض بر ضد شرور رایج بلند کند. اما از آن بیم داشت که این کار را بی‌هیچ اطمینانی از امید بر عهده گیرد. «خداوند، تا به کی؟» پرسید. آیه ۱۱. آیا هیچ‌یک از قوم برگزیده تو هرگز نخواهند فهمید و توبه خواهند کرد و شفا خواهند یافت؟

«بار جان او به خاطر یهودای گمراه قرار نبود به باطل برده شود. مأموریت او نیز قرار نبود یکسره بی‌ثمر بماند. با این همه، شرارت‌هایی که طی نسل‌های بسیار فزونی یافته بود، نمی‌توانست در روزگار او برطرف گردد. او در سراسر عمر خویش می‌بایست آموزگاری شکلیا و دلیر باشد—نبی امید، همچنان که نبی هلاکت. هنگامی که مقصود الهی سرانجام به انجام می‌رسید، ثمره کامل کوشش‌های او و زحمات همه پیام‌آوران امین خدا آشکار می‌شد. بقیه‌ای می‌بایست نجات یابند. و برای آنکه این امر تحقق پذیرد، پیام‌های هشدار و استغاثه باید به آن قوم سرکش ابلاغ می‌شد، چنان‌که خداوند اعلام فرمود: "تا شهرها بی‌سکنه و ویران شود، و خانه‌ها بی‌انسان بماند، و زمین به کلی متروک گردد، و خداوند آدمیان را به دوردست براند، و در میان زمین ترک عظیمی پدید آید." آیات ۱۱ و ۱۲.»

داوری‌های سنگینی که می‌بایست بر بی‌توبگان فرود آید—جنگ، تبعید، ستم، از دست رفتن قدرت و حرمت در میان ملت‌ها—همه اینها می‌بایست واقع شود تا آنان که در این امور دست‌خدا رنجیده را تشخیص می‌دادند، به توبه رهنمون شوند. ده سیط پادشاهی شمالی به‌زودی در میان ملت‌ها پراکنده می‌شدند و شهرهایشان ویران بر جای می‌ماند؛ لشکرهای ویرانگر ملت‌های خصم بارها و بارها بر سرزمین ایشان درمی‌گذشتند؛ حتی اورشلیم نیز سرانجام سقوط می‌کرد، و یهودا به اسیری برده می‌شد؛ با این همه، سرزمین موعود قرار نبود تا ابد به کلی متروک بماند. اطمینان فرستاده آسمانی به اشعیا این بود: «و اگر هنوز ده یکی در آن بماند، باز خورده خواهد شد؛ لیکن مانند درخت بطم و مانند بلوط که چون بریده شوند، کنده‌ای از آنها باقی می‌ماند، همچنان نسل مقدس کنده آن خواهد بود.» آیه ۱۳.

«این اطمینان از تحقق نهایی مقصود خدا، به دل اشعیا شجاعت بخشید. چه باک اگر قدرت‌های زمینی خود را بر ضد یهودا صف‌آرایی کنند؟ چه باک اگر فرستاده خداوند با مخالفت و مقاومت روبه‌رو شود؟ اشعیا پادشاه را، یعنی یهوه صباپوت را، دیده بود؛ او سرود سرافین را شنیده بود که می‌گفتند: "تمام زمین از جلال او مملو است؛" او این وعده را داشت که پیام‌های یهوه به یهودای مرتد، با قدرت مقنع روح‌القدس همراه خواهد بود؛ و بدین‌سان نبی برای کاری که پیش رویش بود، نیرو و استحکام یافت. آیه ۳. در سراسر مأموریت طولانی و دشوار خویش، یاد این رؤیا را با خود همراه داشت. به مدت شصت سال یا بیشتر، او به‌عنوان نبی امید در برابر فرزندان یهودا ایستاد و در پیشگویی‌های خود درباره پیروزی آینده کلیسا، پیوسته دلیرتر و دلیرتر شد.» انبیا

و پادشاهان، ۳۰۷-۳۱۰.